

## هادی خرسندی:



**جمعه‌هایم ناگهان یکشنبه شد!**

[www.nadersani.net](http://www.nadersani.net)

بگذر از نی، من حکایت می‌کنم  
وز جدایی‌ها شکایت می‌کنم

نال‌های نی، از آن نی‌زن است  
نال‌های من، همه مال من است

شرح‌ه شرحه سینه می‌خواهی اگر  
من خودم دارم، مرو جای دگر

این منم که رشته‌هایم پنبه شد  
جمعه‌هایم ناگهان یکشنبه شد

چند ساعت، ساعت افتاد عقب  
پاک قاطی شد سحر با نیمه‌شب

یک‌شبه انگار بگرفتم مرض  
صبح فردایش زبانت شد عوض

آن سلام نازنینم شد «هلو»  
و آنچه گندم کاشتم، روید جو

پای تا سر شد وجودم «فوت» و «هد»  
آب من «واتر» شد و نام «برد»

وای من! حتی پنیرم «چیز» شد  
است و هستم، ناگهانی «ایز» شد

من که با آن لهجه و آن فارسی  
آنچنان خو کرده بودم سال سی

من که بودم آنهمه حاضر جواب  
من که بودم نکته‌ها را فوت آب

من که با شیرین‌زبانیهای خویش  
کار خود در هر کجا بردم به پیش

آخر عمری، چو طفلی تازه‌سال  
از سخن افتاده بودم، لال لال

کم‌کمک، گاهی «هلو»، گاهی «پیلیز»  
نطق کردم! خرده خرده، ریز ریز

در گرامر همچنان سردرگمم  
مثل شاگرد کلاس دومم

گاه «گود مورنینگ» من جای سلام  
از سحر تا نیمه‌شب دارد دوام

با در و همسایه هنگام سخن  
لرزه می‌افتد به سر تا پای من

می‌کنم با یک دو تن اهل محل  
گاهگاهی یک «هلو» رد و بدل

گر هوا خوبست یا این که بد است  
گفتگو درباره‌اش صد در صد است

جز هوا، هر گفتگویی نابجاست  
این جماعت، حرفشان روی هواست

بگذر از نی، من حکایت می‌کنم  
وز جدایی‌ها شکایت می‌کنم

نی کجا این نکته‌ها آموخته  
نی کجا داند نیستان سوخته

نی کجا از فتنه‌های شرق و غرب  
داغ بر دل دارد و تیشه به فرق

بشنو از من، بهترین راوی منم  
راست خواهی، هم نی و هم نی‌زنم

سوختند آنها نیستان مرا  
زیر و رو کردند ایران مرا

کاش می‌ماندم در آن محنت‌سرا  
تا بسوزانند در آتش مرا

تا بسوزاندم و خاک‌سترم  
در هم آمیزد به خاک کشورم

دیدم آخر هر چه رستم پنبه شد  
جمعه‌هایم ناگهان یکشنبه شد!